سایه‌روشن

دردفاع از «نبوغ» به‌مناسبت درگذشت هرولد بلوم

دعوت به کتاب‌خواری

علی شروقی

هرولد بلوم، منتقد و نظریه‌پرداز بزرگ ادبی، روز دوشنبه ۱۴ اکتبر ۲۰۱۹ (۲۲ مهرماه ۱۳۹۸) در هشتاد و نه سالگی درگذشت. تا جایی که در گست‌وجوهایم یافتم از او به فارسی جز مقالاتی پراکنده در فضای مجازی و نشریات کاغذی و کتاب‌های نظری، کتابی که نام بلوم را به عنوان سوپراستار بر پیشانی دارد (تفسیرها و تاویل‌ها، در انتظار گودو/ ترجمه بهروز حاجی‌محمدی/ نشر ققنوس) و کتاب «نبوغ» (ترجمه محبوبه مهاجر، نشر هرمس) ظاهرا چیز دیگری به فارسی ترجمه نشده است. «نبوغ» تنها کتاب به فارسی ترجمه‌شده اوست که البته آن هم کامل نیست و چنان‌که مترجم خود در پایان ترجمه فارسی کتاب توضیح داده دَرَنِتی را کتاب اصلی است با تغییراتی در ساختمان کتاب و نظم و ترتیب مقالات آن که مترجم دلیل ترجمه‌نکردن تمام کتاب و ایجاد تغییرات در ساختمان آن را هم همان‌جا توضیح داده است.

بلوم در کتاب «نبوغ»، چنان‌که در عنوان فرعی آن هم آمده است، سیمای صد نابغه سخن را ترسیم کرده که البته در ترجمه فارسی صد نابغه به پنجاه نابغه تقلیل یافته‌اند. او در پی به کرسی نشاندن این عقیده است که شاهکارهای نوشتاری، از شعر گرفته تا رمان و نمایش‌نامه و آثار فلسفی و... نه زاده محیط و مناسبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و مجموع شرایطی که اثر در آن پدید آمده، بلکه زاده عنصری غریب، ناشناخته و توضیح‌ناپذیر به نام «نبوغ»اند. «نبوغ» از آثار نسبتا متاخر بلوم است و آنچه بلوم در این کتاب بر آن پای فشرده چه صد در قیاس با نظریه معروف و مهم او، «اضطراب تاثیر»، پیش‌پاافتاده و سست بنماید. «اضطراب تاثیر» از دل‌شوره‌های سخن می‌گوید که به جان شاعر می‌افتد از این بابت که مبادا شعرش از شاعران بزرگ پیش از خود تاثیر بپذیرد. «نبوغ» اما بیشتر گویا ماحصل اختلاط و پرتاب‌شدن یک عشق کتاب قهار با شاهکارهای نوشتاری است و تقلایی عاشقانه و جنون‌آمیز برای بیان ناپذیری و به جنگ‌نماندنی بودن عظمت و شکوه این شاهکارها و در عین حال تمنای بیان این عظمت و شکوه و آنچه باعث آن است، یعنی همان «نبوغ»، که

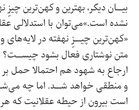

چه بسا توضیح‌ناپذیری از نظریه‌پردازان نحله‌هایی از نقد و نظریه ادبی را که شاهکار را زاده اموری عینی و قابل تبیین و توضیح می‌دانند و همچنین منتقدان آکادمیک را که سخت در تلاش برای به اصطلاح «معنا»کردن متون هستند از کوره در ببرد. بلوم با عشق و وله‌ی جنون‌آمیز به جایی از اثر ادبی رسوخ می‌کند که عقلانیت خوددار و فوب‌کار از رسوخ به آن عاجز است. او جایی از مقدمه کتاب «نبوغ» از هیبت و حیرتی سخن می‌گوید که از درک ارزش یک اثر به مخاطب دست می‌دهد و در سراسر کتاب در تقلای نمایاندن همین «هیبت و حیرت» است. «نبوغ» همچنین مانند هر متن نقادانه‌ای که نه فقط با عقل بلکه با شور و شهود نوشته می‌شود نقشه راهی برای چگونه خواندن متن و لذت‌بردن از آن به دست می‌دهد؛ از آن دست کتاب‌هایی که «خودت به کتاب‌خواری»اند. نه «کتاب‌خوانی». دعوت به گونه‌ای از خواندن که حین آن هم عقل را به کار اندازی و هم شور و شهود و جنون را. خواندنی مطلوب ناپوکوک که البته گویا بلوم خواهد خوشی از او نداشت.

طبیعی است که بلوم به رغم تمام لحظه‌های هیجان‌انگیزی که در «نبوغ» برای خواننده رقم می‌زند، نتواند درباره خود «نبوغ» و چیستی این مبهم جیز دندان‌گیری به ما بگوید. اما هرچه هم بخواهیم به دستاویز نداشتن نمود عینی و مادی و عقلانی‌بودن این نظریه به پر و پای آن بپیچیم باز وقتی می‌بینیم مثلا از دو نمونه‌ای که در شرایط و مناسبات مشابه زیسته‌اند، یکی شاهکار بدید آورده و آن یکی آثری متوسط، مجبور می‌شویم اذعان کنیم چیزی به نام «نبوغ» هست که دقیقا نمی‌دانیم چیست. حتی وقتی با هدف یافتن ردی از جامعه و تاریخ و سیاست و اقتصاد و نیروهای طبقاتی شاهکارهای ادبی را می‌خوانیم حس می‌کنیم این‌دست اثار که نه فقط تحلیل‌های مشکافانه از یک دوران که معمولا پیش‌گویی روزگاران پس‌ازآن خود را نیز در بردر دارند، سرچشمه‌ای دارند وای تجربه زیسته نویسنده و زمینه و زمانه‌ای که اثرش در آن پدید آمده است، حتی اگر عوامل ملموس و عینی و مادی را در بدیدآمدن اثری بزرگ دخیل بدانیم که واقعا هم دخیل هستند، باز قانع نمی‌توان شد که صرفِ همین عوامل شان شاهکاری را پدید آورده باشند. اما وجود «نبوغ» را هم اگر بپذیریم این پرسش به جا می‌ماند که «نبوغ» را به چه معیاری می‌توان تعیین کرد. پاسخ بلوم چنین است: «سؤالی که باید از هر نویسنده‌ای پرسید این است که آیا خواننده‌ای آثارش را بیشتر کرده است و چگونه؟ به نظر من این آزمونی است سخت ولی مؤثر: اینکه اثرش ایمانِ سراپا سرگرمی می‌خوانده شده ولی آیا آگاهی‌ام بیشتر، وسیع‌تر، و روشن‌تر شده است؟ اگر نشده بس در این صورت با یک نویسنده صاحب نبوغ سروکار دارم که بازی رویه‌رو بودنم نه با یک نابغه، بلکه با بسی دیگر. بهترین و کم‌ترین چیز نهفته در لایه‌های واجبِ و جوهرِ فعال نشده است.»می‌توان با استدلالی عقلانی کفت معیار تشخیص این «کم‌ترین چیز نهفته در لایه‌های وجود» که باید با خواندن یک متن نوشتاری بفهمد چیست؟ پاسخ دقیقی شاید نتواند داد و ارجاع به شهود هم احتمالا حیز بر در رفتن از زیر پاسخی معقول و منطقی خواهد شد. اما چه می‌شود کرد که «نبوغ» قلمروی بس پیچیده‌تر و حیرت‌آورتر از حد عقلانیت که هر منطق و استدلالی را می‌تواند به شوخی و بازی بگیرد و ریشخند کند. پس بیراه نیست که بلوم کمدی و طنز را اغلب هجیسته نبوغ می‌داند و جایجا در پرورنگ آن را در شاهکارهای کمدی نشان می‌دهد.

نبوغ
هرولد بلوم
ترجمه محبوبه مهاجر
نشر هرمس

دی.ایچ.لارنس درمجموعه نسل قلم

نویسنده دیرفهم

پیام حیدرقزوینی

● شرق: «دی.ایچ.لارنس»، نوشته استرنیون و ترجمه خشایار دیهیمی، هشتمین کتاب از مجموعه «نسل قلم» است که در نشر نو منتشر شده. مجموعه «نسل قلم» چنان‌که خشایار دیهیمی در مقدمه چاپ تازه این مجموعه توضیح داده است، نخستین‌بار در ۲۵ سال پیش به سرپرستی او و با همکاری آرمان آمید، بهرام داوری و حسن ملکی منتشر شد و اکنون چندی است که نشر نو در حال تجدید چاپ این مجموعه است. دی.ایچ.لارنس که هشتمین کتاب مجموعه «نسل قلم» درباره اوست، در ایران نویسنده ناشناخته‌ای نیست و آثار زیادی از او به فارسی ترجمه شده است. سابقه ترجمه آثار لارنس به سال‌های دور می‌رسد.لارنس، چنان که استرنیون در آغاز کتاب «دی.ایچ.لارنس» اشاره کرده، نه فقط داستان‌نویس که «همچنین شاعر و نمایش‌نامه‌نویسی چیره‌دست و نیز یکی از پرکارترین خبرنگاران ادبی عصر جدید، مقاله‌نویسی مبارزه‌جو و سرسخت و سفرنامه‌نویسی بادوق وفریحه استثنایی» بوده است. به گفته نیون «دامنه فعالیت‌های ذوقی او به نقد کتاب، ترجمه، گفتارهای فلسفی، نقاشی و تدریس نیز کشیده می‌شد. اما نبوغ واقعیی او در قدرت تخیلش و در توانایی‌اش برای تطبیق‌دادن این قدرت تخیل با فرم‌های زیباشناختی گوناگون و مناسب بود»؛ اما نبوغ لارنس چنان‌که نیون اشاره می‌کند، مدت‌ها طول کشید تا او را به‌عنوان نویسنده‌ای مهم بپذیرند و بر نبوغ او اهمیتش صحه بگذارند. درامد لارنس از رمان‌نویسی تامین نمی‌شد و او برای معاش در روزنامه مقاله می‌نوشت. نیون به رابطه متزلزل لارنس با دنیای نشر اشاره می‌کند و به دیرفهم‌بودن آثار او و ناهمسان‌بودنشان با رسم رمانِ رمان‌هایی که در روزگار او خواهان «شاسته‌اند. به گفته نیون «بهترین کتاب‌های او بحث‌انگیزتر از آن بودند که جز، کتاب‌های پرفروش درآیند و باقی آثارش نیز دیرفهمتر از آن بودند که در روند آثار داستانی عصرش قرار بگیرند.» اما از حدود سال ۱۹۶۰ «آثار او به پایه‌ای از شهرت رسیدند که اکنون از اجزای اصلی دوره‌های درسی ادبیات انگلیسی در تمامی مؤسسات آموزشی در سراسر جهان شده‌اند». نیون درباره تفاوت آثار لارنس با رمان‌های انگلیسی پرفروش هم‌عصر او می‌نویسد: «لارنس نویسنده‌ای آسان‌یاب و آسان‌فهم نیست، اما او خود هرگز نمی‌خواست که چنین باشد. در دوره‌ای که رمان‌های رئالیستی اجتماعی کسانی چون جان گالزوردی، آرنولد بنت و ایچ.جی.ولز بسیار رواج بود، لارنس می‌خواست که ایده‌های زیرین رویه رفتار بشر را بکاود تا بتواند نیروهای محرکه این رفتارها را دریابد». نیون بحث را با معرفی اندیشه و دیدگاه‌های لارنس و نقل گفته‌های او ادامه می‌دهد و به این موضوع اشاره می‌کند که لارنس در بیان دیدگاه‌هایش در بیان سرشت بشر نه از اصطلاحات علمی از پیش موجود، بلکه «غالبا از واژگان برساخته خودش استفاده می‌کرد و آن صدای اصیل لارنس که برای خواندگان آشنا با آثار او به‌راحتی قابل تشخیص است. ناشی از همین استفاده او از اصطلاحات خاص خودش است». نیون می‌گوید که سرنوشت انگلستان رقم می‌خورد و تکلیف برخی امور حیاتی روشن می‌شود. ماجراهای رمان در متن دوره‌ای خاص از تاریخ انگلستان که دوره اصلاحات نام دارد اتفاق می‌افتد و جنگ و گیرودارهای سیاسی، اتحادیات و... در روایت حضور دارند و از این نظر «مبدل‌مارج» اهمیت سیاسی و تاریخی زیادی هم دارد.

● «مبدل‌مارج» از جمله آثار کلاسیکی است که مورد توجه نویسندگان و منتقدان زیادی بوده و بحث‌های مختلفی درباره آن درگرفته است. به نظرتان «مبدل‌مارج» چه جایگاهی در ادبیات کلاسیک انگلیسی دارد؟

مبدل‌مارج» شاید یکی از مهم‌ترین رمان‌های قرن نوزدهم باشد. برخی هم معتقدند که مهم‌ترین رمان انگلیسی قرن نوزدهم است. جورج الیوت نویسنده‌ای هنری بود که نیون بلکه روشنفکری فاضل است که کوهی از دانش و اطلاعات وی را به همین خاطر خواندن رمانش شاید برای خواننده عادی کمی دشوار باشد. بیشتر مورد توجه رومنتیکران بوده است.

● شاید وجه روشنفکری الیوت باعث شد تا او نثر دشواری‌تر در مقایسه با خواهران بروته و جین آستین داشته باشد. اما این نظر آنها می‌توان گفت که تجربه آثار او دشوارتر از بروته‌ها یا جین آستین است؟ برسش دیگر اینکه آیا الیوت در تمام آثارش نثری دشوار دارد یا در برخی آثارش نثر دیگری دیده می‌شود؟

الیوت در آثارش به چهار دوره تقسیم‌بندی می‌شود که آنها را به دو گروه کلی تقسیم می‌کنند. البته این مونولوگ‌ها را نمی‌توان دانلی کل نوشته شده‌اند اما اگر آنها را به داخل کیومه بریزم و ضمایر را عوض کنیم به مونولوگ درونی شخصیت‌های رمان تبدیل می‌شوند. الیوت در آثار رمان‌های قرن نوزدهم گفته شده است که الیوت را می‌توان دانستایفسکی انگلیسی‌ها دانست.

الیوت در آثارش به چهار دوره تقسیم‌بندی می‌شود که آنها را به دو گروه کلی تقسیم می‌کنند. البته این مونولوگ‌ها را نمی‌توان دانلی کل نوشته شده‌اند اما اگر آنها را به داخل کیومه بریزم و ضمایر را عوض کنیم به مونولوگ درونی شخصیت‌های رمان تبدیل می‌شوند. الیوت در آثار رمان‌های قرن نوزدهم گفته شده است که الیوت را می‌توان داستایفسکی انگلیسی‌ها دانست.

● «مبدل‌مارج» سومین اثر جورج الیوت است که چند سال پس از انتشار دو ترجمه دیگرتان از الیوت یعنی «سایلاس مارنر» و «ادام‌بید» منتشر شده است. آیا به اعتبار اهمیت «مبدل‌مارج» و همچنین حجم این رمان که در دو جلد منتشر شده است، می‌توان گفت که ترجمه این اثر سنگین‌ترین کار پروژه ترجمه نویسندگان زن انگلیسی قرن نوزدهم بوده است؟

بله ترجمه این رمان دو سال طول کشید و پس از آن وقت زیادی هم صرف بازخوانی‌های مکرر شد تا کتاب به شکل نهایی‌اش رسید. ترجمه «مبدل‌مارج» تمرکز زیادی می‌خواست. چون جوادت زیادی در آن اتفاق می‌افتد و شخصیت‌های متعددی هم دارد، و در تمام مدت ترجمه باید نشان‌شان در ذهنم حفظ می‌کردم. می‌توان گفت که این کتاب سنگین‌ترین کار پروژه ترجمه آثار نویسندگان زن قرن نوزدهم انگلستان بوده است. کستره حوادث در این رمان خیلی وسیع است. از یک‌سو دامنه ماجراها تا رم کشیده می‌شود و از سوییِ دیگر در پایان به لندن می‌رسد. و در این میان حوادث ریز و درشت زیادی به همراه آداب‌ورسوم مردم به تصویر کشیده می‌شود. در مجموع، این دامنه وسیع به همراه ریزه‌کاری‌ها باید در طول دو سال ترجمه‌ام به طور دقیق حفظ می‌شد و کار ترجمه بسرنج را از دست می‌دادم بازگشت به کار خیلی دشوار بود.

● آیا می‌توان «مبدل‌مارج» را مهم‌ترین رمان جورج الیوت دانست؟

بله، به اعتقاد منتقدان این مهم‌ترین کتاب الیوت است. البته ممکن است خواننده‌ای اثر دیگری را بپسندد، اما تقریبا بین منتقدان ادبی، مورخان ادبیات انگلیسی و آکادمیسین‌ها، نوعی اجماع وجود دارد که این رمان به دلایل مختلف مهم‌ترین اثر الیوت است. «مبدل‌مارج» معادل سه رمان است و در آن چند سرگذشت را به موازات هم می‌خوانیم که هریک به تنهایی این پتانسیل را دارند که به رمانی مجزا تبدیل شوند. خواننده ممکن است در خیلی از جاهای رمان این‌طور فکر کند که در حال خواندن داستانی است که ارتباطی با روایت اصلی ندارد اما در پایان می‌بینیم که همه این ماجراها به هم وصل می‌شوند. «مبدل‌مارج»، هم به لحاظ سیاسی و هم به دلیل ارجاعات زیادی که در آن وجود دارد، رمان مهمی است و بخش‌های مختلف اثر بر است از تلمیحات ادبی و ارجاعات هنری و تاریخی. جورج الیوت در «مبدل‌مارج» دوره‌ای از تاریخ انگلستان را روایت می‌کند که سرنوشت انگلستان رقم می‌خورد و تکلیف برخی امور حیاتی روشن می‌شود. ماجراهای رمان در متن دوره‌ای خاص از تاریخ انگلستان که دوره اصلاحات نام دارد اتفاق می‌افتد و جنگ و گیرودارهای سیاسی، اتحادیات و... در روایت حضور دارند و از این نظر «مبدل‌مارج» اهمیت سیاسی و تاریخی زیادی هم دارد.

● «مبدل‌مارج» از جمله آثار کلاسیکی است که مورد توجه نویسندگان و منتقدان زیادی بوده و بحث‌های مختلفی درباره آن درگرفته است. به نظرتان «مبدل‌مارج» چه جایگاهی در ادبیات کلاسیک انگلیسی دارد؟

مبدل‌مارج» سومین اثر جورج الیوت است که چند سال پس از انتشار دو ترجمه دیگرتان از الیوت یعنی «سایلاس مارنر» و «ادام‌بید» منتشر شده است. اهمیت این رمان هم به دلیل ویژگی‌های آثار الیوت است و هم به دلیل جنبه‌های اجتماعی و سیاسی. کستره حوادث در این رمان بسیار وسیع است و شخصیت‌های متعددی در آن حضور دارند که هرکدام‌شان را می‌توان نماینده بخشی از جامعه انگلستان دانست. جورج الیوت با رئالیسمی بسیار دقیق، ریزه‌کاری‌ها و جزئیات مختلفی را در روایتش بازنمایی کرده و آگاهانه به توصیف وضعیت اجتماعی زمانه‌اش پرداخته و این یکی از نمایزهای الیوت با خواهران بروته و جین آستین است. الیوت در روایتش تصویری از مناسبات اجتماعی و روابط میان آدم‌ها به دست داده و نشان داده که جامعه چطور سرنوشت آدم‌ها را در اختیار می‌گیرد و با قواعد خودش مسیر زندگی آنها را تعیین می‌کند. رمان همچنین نشان می‌دهد که در آن دوره پول چگونه در حال قدرت گرفتن است و به عنوان نیروی مؤثر اجتماعی ظهور کرده است. در روایت الیوت، اراده آدم‌ها قدرت غلبه بر نیروهای اجتماعی را ندارد و آرمان‌ها اغلب با شکست مواجه می‌شوند. از این‌روست که «مبدل‌مارج» از معدود رمان‌های کلاسیک قرن نوزدهمی است که پایانی خوش ندارد و با تلخی همراه است. دیگر ویژگی رئالیسم الیوت، رسوخ به ذهنیت آدم‌ها و توصیف جهان درونی شخصیت‌های داستان است. این ویژگی در آثار جورج الیوت از آن‌رو اهمیت دارد که درمیان نویسندگان آن دوره، او بیش از دیگران به انگیزه‌های نهانی و دنیای درون شخصیت‌های آثارش توجه کرده و به این خاطر است که الیوت را دانستایفسکی ادبیات انگلیسی نامیده‌اند. «مبدل‌مارج»، آن‌طور که در عنوان فرعی اثرش هم دیده می‌شود، داستان یک شهر است با همه روابط و مناسباتش. الیوت در این رمان تلاش می‌کند تا مناسبات یک شهر را به تصویر بکشد و نشان دهد که چطور سرنوشت شخصیت‌های رمان‌شان تصویری از جامعه به دست داده که در آن آدم‌ها سرنوشتی تلخ دارند. وقتی هم به سرگذشت آنها نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچ‌کدام‌شان به تنهایی مقصر نیستند و جامعه و مناسباتش تاثیر مستقیم بر سرگذشت آنها داشته است. آدم‌های رمان همگی اسیر نیروهای اجتماعی هستند و اراده‌شان در برخی جاها هیچ نقشی ندارد. می‌بینید که پول کاملا حکومت می‌کند. همه این موارد جنبه‌های اجتماعی رمان را برنگ می‌کند.

● الیوت کاملا آگاهانه وضعیت اجتماعی زمانه‌اش را بازنمایی کرده است. این طور نیست؟

بله، باید توجه کرد که الیوت پیش از اینکه داستان‌نویس باشد سردبیر و مترجم بوده و ترجمه‌های او از فیورباخ و اسپینوزا را به انگلیسی ترجمه کرده و چندین زبان می‌دانسته و اهل فلسفه بوده و آثار بیشینیان خود را به زبان‌های مختلف خوانده است. شاید فاصل‌تر از نویسنده‌های دیگر بوده است. دیدگاه‌های اجتماعی و فلسفی مشخص داشته است. الیوت در بیو به سراغ اجتماعی جزء چوب‌های آن دوران به شمار می‌رفته و خواستار تحولات اجتماعی بوده است.

● جورج الیوت در آثارش دوران و چهان ذهنی شخصیت‌هایش را به خوبی توصیف کرده است و آیا می‌توان این ویژگی آثار او را نیز یکی از نقاط‌قوت او یا آثار نویسندگان هم‌دوره‌اش دانست؟

بله، تفاوت دیگر الیوت رسوخ به ذهنیت آدم‌ها است. او در آثارش به جهان درونی شخصیت‌ها می‌رود و شوخ می‌کند از زاویه دید آنها مونولوگ نوشتن. آثار رمان‌هایش مشخص است که او موسیقی را هم به خوبی می‌شناخته و در میان نویسندگان کلاسیک شاید کمتر کسی باشد که تا این‌حد بر موسیقی تسلط داشته باشد. جورج الیوت موسیقی قوی هم‌حدهم را می‌شناخته و کیوا موسیقی قوی نوزدهم را نیز که در آلمان اوج گرفته دنبال می‌کرده است. همچنین مشخص است که جورج الیوت آثار بروته‌ها و جین آستین را هم خوانده و پیش از آنکه به داستان‌نویسی بپردازد درباره برخی از آنها اظهارنظر کرده است. او با نشریات و حلقه‌های روشنفکری در تماس بوده و با افکار روز جهان آشنایی داشته. حتی برخی گفته‌اند که الیوت در لندن با مارکس دیدار کرده است. البته مدرکی برای اثبات این ملاقات در دست نیست اما بعید نیست چنین دیداری در آن دوره رخ داده باشد. چون شکی نیست که جورج الیوت افکار سوسیالیستی اروپا را دور از قدرت می‌کرد.

گفت‌وگو با رضا رضایی به مناسبت انتشار «میدل مارچِ» جورج الیوت

داستایفسکیِ انگلستان

عکس: امیر ادیبی

● «مبدل‌مارج» تازه‌ترین ترجمه رضا رضایی از جورج الیوت است که پس از «سایلاس مارنر» و «ادام‌بید» منتشر شده است. «مبدل‌مارج» را می‌توان مهم‌ترین اثر جورج الیوت و یکی از مهم‌ترین رمان‌های قرن نوزدهم ادبیات انگلستان دانست. اهمیت این رمان هم به دلیل ویژگی‌های آثار الیوت است و هم به دلیل جنبه‌های اجتماعی و سیاسی. کستره حوادث در این رمان بسیار وسیع است و شخصیت‌های متعددی در آن حضور دارند که هرکدام‌شان را می‌توان نماینده بخشی از جامعه انگلستان دانست. جورج الیوت با رئالیسمی بسیار دقیق، ریزه‌کاری‌ها و جزئیات مختلفی را در روایتش بازنمایی کرده و آگاهانه به توصیف وضعیت اجتماعی زمانه‌اش پرداخته و این یکی از نمایزهای الیوت با خواهران بروته و جین آستین است. الیوت در روایتش تصویری از مناسبات اجتماعی و روابط میان آدم‌ها به دست داده و نشان داده که جامعه چطور سرنوشت آدم‌ها را در اختیار می‌گیرد و با قواعد خودش مسیر زندگی آنها را تعیین می‌کند. رمان همچنین نشان می‌دهد که در آن دوره پول چگونه در حال قدرت گرفتن است و به عنوان نیروی مؤثر اجتماعی ظهور کرده است. در روایت الیوت، اراده آدم‌ها قدرت غلبه بر نیروهای اجتماعی را ندارد و آرمان‌ها اغلب با شکست مواجه می‌شوند. از این‌روست که «مبدل‌مارج» از معدود رمان‌های کلاسیک قرن نوزدهمی است که پایانی خوش ندارد و با تلخی همراه است. دیگر ویژگی رئالیسم الیوت، رسوخ به ذهنیت آدم‌ها و توصیف جهان درونی شخصیت‌های داستان است. این ویژگی در آثار جورج الیوت از آن‌رو اهمیت دارد که درمیان نویسندگان آن دوره، او بیش از دیگران به انگیزه‌های نهانی و دنیای درون شخصیت‌های آثارش توجه کرده و به این خاطر است که الیوت را دانستایفسکی ادبیات انگلیسی نامیده‌اند. «مبدل‌مارج»، آن‌طور که در عنوان فرعی اثرش هم دیده می‌شود، داستان یک شهر است با همه روابط و مناسباتش. الیوت در این رمان تلاش می‌کند تا مناسبات یک شهر را به تصویر بکشد و نشان دهد که چطور سرنوشت شخصیت‌های رمان‌شان تصویری از جامعه به دست داده که در آن آدم‌ها سرنوشتی تلخ دارند. وقتی هم به سرگذشت آنها نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچ‌کدام‌شان به تنهایی مقصر نیستند و جامعه و مناسباتش تاثیر مستقیم بر سرگذشت آنها داشته است. آدم‌های رمان همگی اسیر نیروهای اجتماعی هستند و اراده‌شان در برخی جاها هیچ نقشی ندارد. می‌بینید که پول کاملا حکومت می‌کند. همه این موارد جنبه‌های اجتماعی رمان را برنگ می‌کند.

● الیوت کاملا آگاهانه وضعیت اجتماعی زمانه‌اش را بازنمایی کرده است. این طور نیست؟

بله، باید توجه کرد که الیوت پیش از اینکه داستان‌نویس باشد سردبیر و مترجم بوده و آثار فیورباخ و اسپینوزا را به انگلیسی ترجمه کرده و چندین زبان می‌دانسته و اهل فلسفه بوده و آثار پیشینیان خود را به زبان‌های مختلف خوانده است. شاید فاصل‌تر از نویسنده‌های دیگر بوده است. دیدگاه‌های اجتماعی و فلسفی مشخص داشته است. الیوت در بیو به سراغ اجتماعی جزء چوب‌های آن دوران به شمار می‌رفته و خواستار تحولات اجتماعی بوده است.

● جورج الیوت در آثارش دوران و چهان ذهنی شخصیت‌هایش را به خوبی توصیف کرده است و آیا می‌توان این ویژگی آثار او را نیز یکی از نقاط‌قوت او یا آثار نویسندگان هم‌دوره‌اش دانست؟

بله، تفاوت دیگر الیوت رسوخ به ذهنیت آدم‌ها است. او در آثارش به جهان درونی شخصیت‌ها می‌رود و شوخ می‌کند از زاویه دید آنها مونولوگ نوشتن. آثار رمان‌هایش مشخص است که او موسیقی را هم به خوبی می‌شناخته و در میان نویسندگان کلاسیک شاید کمتر کسی باشد که تا این‌حد بر موسیقی تسلط داشته باشد. جورج الیوت موسیقی قوی هم‌حدهم را می‌شناخته و کیوا موسیقی قوی نوزدهم را نیز که در آلمان اوج گرفته دنبال می‌کرده است. همچنین مشخص است که جورج الیوت آثار بروته‌ها و جین آستین را هم خوانده و پیش از آنکه به داستان‌نویسی بپردازد درباره برخی از آنها اظهارنظر کرده است. او با نشریات و حلقه‌های روشنفکری در تماس بوده و با افکار روز جهان آشنایی داشته. حتی برخی گفته‌اند که الیوت در لندن با مارکس دیدار کرده است. البته مدرکی برای اثبات این ملاقات در دست نیست اما بعید نیست چنین دیداری در آن دوره رخ داده باشد. چون شکی نیست که جورج الیوت افکار سوسیالیستی اروپا را دور از قدرت می‌کرد.

● «مبدل‌مارج» تازه‌ترین ترجمه رضا رضایی از جورج الیوت است که پس از «سایلاس مارنر» و «ادام‌بید» منتشر شده است. «مبدل‌مارج» را می‌توان مهم‌ترین اثر جورج الیوت و یکی از مهم‌ترین رمان‌های قرن نوزدهم ادبیات انگلستان دانست. اهمیت این رمان هم به دلیل ویژگی‌های آثار الیوت است و هم به دلیل جنبه‌های اجتماعی و سیاسی. کستره حوادث در این رمان بسیار وسیع است و شخصیت‌های متعددی در آن حضور دارند که هرکدام‌شان را می‌توان نماینده بخشی از جامعه انگلستان دانست. جورج الیوت با رئالیسمی بسیار دقیق، ریزه‌کاری‌ها و جزئیات مختلفی را در روایتش بازنمایی کرده و آگاهانه به توصیف وضعیت اجتماعی زمانه‌اش پرداخته و این یکی از نمایزهای الیوت با خواهران بروته و جین آستین است. الیوت در روایتش تصویری از مناسبات اجتماعی و روابط میان آدم‌ها به دست داده و نشان داده که جامعه چطور سرنوشت آدم‌ها را در اختیار می‌گیرد و با قواعد خودش مسیر زندگی آنها را تعیین می‌کند. رمان همچنین نشان می‌دهد که در آن دوره پول چگونه در حال قدرت گرفتن است و به عنوان نیروی مؤثر اجتماعی ظهور کرده است. در روایت الیوت، اراده آدم‌ها قدرت غلبه بر نیروهای اجتماعی را ندارد و آرمان‌ها اغلب با شکست مواجه می‌شوند. از این‌روست که «مبدل‌مارج» از معدود رمان‌های کلاسیک قرن نوزدهمی است که پایانی خوش ندارد و با تلخی همراه است. دیگر ویژگی رئالیسم الیوت، رسوخ به ذهنیت آدم‌ها و توصیف جهان درونی شخصیت‌های داستان است. این ویژگی در آثار جورج الیوت از آن‌رو اهمیت دارد که درمیان نویسندگان آن دوره، او بیش از دیگران به انگیزه‌های نهانی و دنیای درون شخصیت‌های آثارش توجه کرده و به این خاطر است که الیوت را دانستایفسکی ادبیات انگلیسی نامیده‌اند. «مبدل‌مارج»، آن‌طور که در عنوان فرعی اثرش هم دیده می‌شود، داستان یک شهر است با همه روابط و مناسباتش. الیوت در این رمان تلاش می‌کند تا مناسبات یک شهر را به تصویر بکشد و نشان دهد که چطور سرنوشت شخصیت‌های رمان‌شان تصویری از جامعه به دست داده که در آن آدم‌ها سرنوشتی تلخ دارند. وقتی هم به سرگذشت آنها نگاه می‌کنیم می‌بینیم هیچ‌کدام‌شان به تنهایی مقصر نیستند و جامعه و مناسباتش تاثیر مستقیم بر سرگذشت آنها داشته است. آدم‌های رمان همگی اسیر نیروهای اجتماعی هستند و اراده‌شان در برخی جاها هیچ نقشی ندارد. می‌بینید که پول کاملا حکومت می‌کند. همه این موارد جنبه‌های اجتماعی رمان را برنگ می‌کند.

● الیوت کاملا آگاهانه وضعیت اجتماعی زمانه‌اش را بازنمایی کرده است. این طور نیست؟

بله، باید توجه کرد که الیوت پیش از اینکه داستان‌نویس باشد سردبیر و مترجم بوده و آثار فیورباخ و اسپینوزا را به انگلیسی ترجمه کرده و چندین زبان می‌دانسته و اهل فلسفه بوده و آثار پیشینیان خود را به زبان‌های مختلف خوانده است. شاید فاصل‌تر از نویسنده‌های دیگر بوده است. دیدگاه‌های اجتماعی و فلسفی مشخص داشته است. الیوت در بیو به سراغ اجتماعی جزء چوب‌های آن دوران به شمار می‌رفته و خواستار تحولات اجتماعی بوده است.

● جورج الیوت در آثارش دوران و چهان ذهنی شخصیت‌هایش را به خوبی توصیف کرده است و آیا می‌توان این ویژگی آثار او را نیز یکی از نقاط‌قوت او یا آثار نویسندگان هم‌دوره‌اش دانست؟

بله، تفاوت دیگر الیوت رسوخ به ذهنیت آدم‌ها است. او در آثارش به جهان درونی شخصیت‌ها می‌رود و شوخ می‌کند از زاویه دید آنها مونولوگ نوشتن. آثار رمان‌هایش مشخص است که او موسیقی را هم به خوبی می‌شناخته و در میان نویسندگان کلاسیک شاید کمتر کسی باشد که تا این‌حد بر موسیقی تسلط داشته باشد. جورج الیوت موسیقی قوی هم‌حدهم را می‌شناخته و کیوا موسیقی قوی نوزدهم را نیز که در آلمان اوج گرفته دنبال می‌کرده است. همچنین مشخص است که جورج الیوت آثار بروته‌ها و جین آستین را هم خوانده و پیش از آنکه به داستان‌نویسی بپردازد درباره برخی از آنها اظهارنظر کرده است. او با نشریات و حلقه‌های روشنفکری در تماس بوده و با افکار روز جهان آشنایی داشته. حتی برخی گفته‌اند که الیوت در لندن با مارکس دیدار کرده است. البته مدرکی برای اثبات این ملاقات در دست نیست اما بعید نیست چنین دیداری در آن دوره رخ داده باشد. چون شکی نیست که جورج الیوت افکار سوسیالیستی اروپا را دور از قدرت می‌کرد.

● جورج الیوت بیش از همه تحت‌تاثیر چه نویسندگانی بوده است؟

او بیشتر تحت تاثیر کلاسیک‌ها بوده است. به ادبیات قدیم انگلستان علاقه زیادی داشته و مشخص است که چقدر به شکسپیر و میلتون ارادت داشته است. او جاهایی از شاعران و نویسندگان بزرگ پیش از خودش نقل می‌کند و این نشان می‌دهد که او آثار پیشینیانش را به خوبی می‌شناخته است. در عین‌حال، ادبیات فرانسه و ایتالیا و آلمان را هم می‌شناخته. به دانته هم علاقه داشته است.

زبان آلمانی را آن‌قدر خوب می‌دانسته که آثار فلسفی آلمانی را ترجمه می‌کرده و طبیعی است که آثار نویسندگان آلمانی را هم می‌شناخته است. نکته دیگری که در مورد الیوت حائز اهمیت است موسیقی است. از رمان‌هایش مشخص است که او موسیقی را هم به خوبی می‌شناخته و در میان نویسندگان کلاسیک شاید کمتر کسی باشد که تا این‌حد بر موسیقی تسلط داشته باشد. جورج الیوت موسیقی قوی هم‌حدهم را می‌شناخته و کیوا موسیقی قوی نوزدهم را نیز که در آلمان اوج گرفته دنبال می‌کرده است. همچنین مشخص است که جورج الیوت آثار بروته‌ها و جین آستین را خوانده و پیش از آنکه به داستان‌نویسی بپردازد درباره برخی از آنها اظهارنظر کرده است. او با نشریات و حلقه‌های روشنفکری در تماس بوده و با افکار روز جهان آشنایی داشته. حتی برخی گفته‌اند که الیوت در لندن با مارکس دیدار کرده است. البته مدرکی برای اثبات این ملاقات در دست نیست اما بعید نیست چنین دیداری در آن دوره رخ داده باشد. چون شکی نیست که جورج الیوت افکار سوسیالیستی اروپا را دور از قدرت می‌کرد.

● «مبدل‌مارج» سومین اثر جورج الیوت است که چند سال پس از انتشار دو ترجمه دیگرتان از الیوت یعنی «سایلاس مارنر» و «ادام‌بید» منتشر شده است. آیا به اعتبار اهمیت «مبدل‌مارج» و همچنین حجم این رمان که در دو جلد منتشر شده است، می‌توان گفت که ترجمه این اثر سنگین‌ترین کار پروژه ترجمه نویسندگان زن انگلیسی قرن نوزدهم بوده است؟

بله ترجمه این رمان دو سال طول کشید و پس از آن وقت زیادی هم صرف بازخوانی‌های مکرر شد تا کتاب به شکل نهایی‌اش رسید. ترجمه «مبدل‌مارج» تمرکز زیادی می